

عبور از چرخه جنگ و دیکتاتوری: ضرورت پیوند جنبش‌های اجتماعی برای یک دگرگونی بنیادین



تصویر عینی ویرانی و فاجعه انسانی

غرب آسیا یا منطقه‌ای که در ادبیات استعماری به نام خاورمیانه شناخته می‌شود، بار دیگر در زبانه‌های آتش و ویرانی فرو رفته است، و در هفته سوم از دور جدید درگیری‌های نظامی، چهره‌ای به شدت خشن و بی‌رحمانه از خود به نمایش می‌گذارد. بمباران‌های پیاپی و هدفمند، زیرساخت‌های حیاتی غیر نظامی کشور را با سرعتی هولناک رو به نابودی سوق می‌دهد. در مناطق جنوبی کشور، گرمای طاقت‌فرسای تابستان با قطع کامل شریان‌های آب آشامیدنی و شبکه‌های برق همراه شده است. پل‌های ارتباطی کلیدی که شریان‌های اقتصادی و اجتماعی محسوب می‌شوند، در نتیجه بمباران‌های ارتش امپریالیسم امریکا فرو ریخته‌اند و خطوط راه‌آهن از کار افتاده‌اند. تأسیسات صنعتی، کارخانجات و مراکز بهداشتی و درمانی زیر آوار مدفون شده‌اند. این جنگ، پیش از هر چیز، یک بحران انسانی تمام‌عیار است که جان هزاران انسان بی‌گناه را می‌گیرد و میلیون‌ها نفر را در معرض آوارگی مطلق قرار می‌دهد. قربانیان روز به روز افزایش می‌یابد و فاجعه‌ای عمیق در بطن جامعه در حال شکل‌گیری است. پیامد مستقیم این تجاوز نظامی، فلج شدن کامل حیات اجتماعی و اقتصادی توده‌های مردم است. انسان‌ها در این جغرافیا، هر لحظه با خطر نابودی فیزیکی و فروپاشی کامل بنیان‌های زندگی خود روبه‌رو هستند.

درک ماهیت این جنگ نیازمند واکاوی عمیق طرح‌های کلان ژئوپلیتیک است. قدرت‌های امپریالیستی و هژمونیک منطقه‌ای، سال‌هاست که اجرای پروژه «خاورمیانه جدید» را در دستور کار خود قرار داده‌اند. هدف غایی این پروژه، تغییر کامل مرزهای جغرافیایی

و ایجاد یک هژمونی بلامنازع در منطقه است. تئوریسین‌های نظامی و سیاسی قدرت‌های غربی از دهه‌ها پیش، نابودی ساختاری چندین کشور در منطقه را برنامه‌ریزی کرده‌اند. ویرانی چندین کشورها در سال‌های گذشته، مراحل اولیه همین سناریوی کلان بوده است. در شرایط کنونی، بالکانیزه کردن و تجزیه جغرافیایی، استراتژی اصلی برای تسلط بر منابع عظیم این منطقه محسوب می‌شود. برنامه‌ریزان این جنگ، قصد دارند با از بین بردن یکپارچگی سرزمینی، جوامع را به واحدهای کوچک، ضعیف و درگیر در بحران‌های دائمی تبدیل کنند. ایجاد یک «سناریوی سیاه» و فروپاشی کامل زیرساخت‌های ملی، ابزار اصلی تحقق این اهداف است. تسلط بر منابع لایزال انرژی منطقه و رقابت‌های سنگین با سایر قدرت‌های اقتصادی نوظهور جهان در عرصه بین‌المللی، موتور محرک این ماشین جنگی به شمار می‌رود.

طبقه حاکمه در کشورهای آغازگر جنگ، خود با بحران‌های عمیق و شکاف‌های ساختاری مواجه هستند. هیئت حاکمه قدرت‌های غربی درگیر اختلافات شدید بر سر نحوه مدیریت این تنش و تأمین بودجه‌های نجومی نظامی است. تخصیص ده‌ها میلیارد دلار به ماشین جنگی، مخالفت‌های گسترده‌ای را در نهادهای تصمیم‌گیرنده کشورهای غربی برانگیخته است. ناتوانی در دستیابی به یک پیروزی قاطع نظامی و هزینه‌های سرسام‌آور تداوم درگیری، سیاست‌گذاران را در تنگنای شدیدی قرار داده است. در سوی دیگر، دولت‌های ارتجاعی منطقه‌ای متحد غرب نیز با چالش‌های امنیتی و سیاسی بزرگی دست و پنجه نرم می‌کنند. تلاش برای اجرای طرح‌های جاه‌طلبانه نظامی، ثبات داخلی این کشورها را نیز با مخاطرات جدی مواجه ساخته است. تداوم این درگیری‌ها، راهکاری موقت برای فرار از پاسخگویی به بحران‌های اقتصادی و اجتماعی در درون مرزهای خود این قدرت‌ها محسوب می‌شود.

جمهوری اسلامی نیز با اتخاذ سیاست‌های مبتنی بر گسترش نفوذ منطقه‌ای، نقش مستقیمی در تشدید این بحران ایفا کرده است. پیگیری برنامه‌های بلندپروازانه نظامی، تسلیحاتی و حمایت از گروه‌های هم‌پیمان در سراسر منطقه، زمینه‌ساز افزایش تنش‌های بین‌المللی شده است. تلاش برای تسلط بر معادلات امنیتی منطقه، هزینه‌های بسیار سنگینی را بر اقتصاد ملی تحمیل کرده است. حاکمیت در درون خود نیز با شکاف‌های قدرت و بحران‌های مربوط به آینده ساختار سیاسی روبه‌رو است. ایجاد یک فضای جنگی، فرصتی طلایی برای سرپوش گذاشتن بر ناکارآمدی‌های داخلی و انحراف افکار عمومی از مطالبات انباشته‌شده فراهم می‌آورد. این سیاست‌های تقابلی، مستقیماً بهانه لازم را برای تجاوز نظامی و اجرای طرح‌های ویرانگر قدرت‌های خارجی فراهم ساخته است.

فروپاشی معیشت و اقتصاد طبقه کارگر

ترک‌ش‌های اصلی این جنگ، مستقیماً بر پیکره اقتصاد و معیشت طبقه کارگر و زحمتکشان فرود آورده است. نابودی سیستماتیک کارخانه‌ها، مجتمع‌های صنعتی و مراکز تولیدی در جریان بمباران‌های پیاپی، موجی عظیم و بی‌سابقه از بیکاری را در سراسر کشور رقم زده است. صدها هزار کارگر در یک چشم‌برهم‌زدن، تنها منبع درآمد محدود خود را از دست داده‌اند و به خیل عظیم بیکاران پیوسته‌اند. این فروپاشی، لایه‌های میانی جامعه را نیز به سرعت به قعر دره فلاکت و فقر مطلق پرتاب کرده است و جمعیت عظیمی را به حاشیه‌نشینان جدید تبدیل می‌کند.

در غیاب چرخه‌های تولید، تورم افسارگسیخته و سقوط آزاد ارزش پول ملی، قدرت خرید توده‌ها را به پایین‌ترین سطح ممکن در دهه‌های اخیر رسانده است. طرح‌های حمایتی دولتی در این میان ناکارآمدی کامل خود را نشان داده‌اند. سیستم توزیع «کالابرگ» که با هدف کنترل تورم پولی و اعطای یارانه‌های ناچیز (مانند اعتبار محدود یک میلیون تومانی در ماه) طراحی شده بود، با بن‌بست اجرایی مواجه است. فروشگاه‌ها و شبکه‌های توزیع از پذیرش این اعتبارات خودداری می‌کنند، زیرا نهادهای دولتی و بانک مرکزی

توان و اراده‌ای برای بازگرداندن این مبالغ به کسب‌وکارها ندارند. این وضعیت، دقیقاً مشابه بحران عدم پذیرش دفترچه‌های بیمه درمانی توسط پزشکان، دسترسی کارگران را به همان حداقل‌های بخورنمیر و خدمات حیاتی کاملاً قطع کرده است.

این انسداد اقتصادی با انهدام زیرساخت‌های زیستی، ابعاد فاجعه‌بارتری به خود می‌گیرد. تخریب شبکه‌های برق و منابع آب آشامیدنی، به‌ویژه در مناطق جنوبی کشور مانند خوزستان با گرمای کشنده بالای پنجاه درجه، شرایط زیست‌روزمره را به یک نبرد تمام‌عیار برای بقا تبدیل کرده است. مردم برای تأمین ابتدایی‌ترین نیازهای خود، اعم از آب سالم، نان و دارو، با موانع عبورناپذیری روبه‌رو هستند. سفره‌های زحمتکش‌شان هر روز کوچک‌تر می‌شود و شب‌گرسنگی و بیماری بر محلات حاشیه‌نشین و کارگری سلطه یافته است.

منابع عظیم ملی که باید صرف رفاه، توسعه و ارتقای سطح زندگی جامعه شود، مستقیماً به تنور جنگ، تقویت ماشین نظامی و تأمین مالی نیروهای حامی و هم‌سو با حاکمیت سرازیر می‌شود. ساختار قدرت، هزینه جاه‌طلبی‌های ژئوپلیتیک و سیاست‌های منطقه‌ای خود را از سفره محقر مزدبگیران کسر می‌کند. طبقه کارگر در این فضای ملتهد، یگانه قربانی بی‌دفاعی است که بار سنگین این رقابت‌های هژمونیک میان قدرت‌های سرمایه‌داری و ارتجاعی را با هستی، سلامت و جان خود به دوش می‌کشد. استثمار مضاعف در شرایط جنگی، هرگونه امکان چانه‌زنی برای دستمزد و حقوق اولیه انسانی را از کارگران سلب کرده و آنان را در بی‌رحمانه‌ترین شرایط انباشت بحران‌ها ساخته است.

تغییر توازن قوا و انسداد فضای سیاسی

آغاز درگیری‌های نظامی، توازن قوا را در عرصه داخلی به شکل معناداری به نفع ساختار قدرت تغییر داده است. پیش از شعله‌ور شدن این جنگ، جنبش‌های پویای اجتماعی، به‌ویژه جنبش‌های بخش زنان، ملیت‌های تحت ستم و استثمار، طبقه کارگر و زحمتکش‌شان، با مبارزات مستمر خود حاکمیت را در عرصه‌های مختلفی به عقب رانده بودند. دستاوردهای ملموسی در زمینه پس‌زدن محدودیت‌های پوششی، بازپس‌گیری فضاهای شهری و سازماندهی سالانه هزاران حرکت مطالباتی و اعتصاب کارگری به دست آمده بود. جامعه با شتابی تحسین‌برانگیز در مسیر احقاق حقوق مدنی و صنفی خود گام برمی‌داشت و روزبه‌روز بر دامنه آزادی‌های اجتماعی خود می‌افزود.

اکنون، سایه سنگین و ویرانگر جنگ، فضای جامعه را به شدت امنیتی و پادگانی کرده است. حاکمیت با بهره‌گیری از وضعیت فوق‌العاده نظامی، حضور نیروهای امنیتی، نظامی و شبه‌نظامی را در تمام تقاطع‌ها و فضاهای عمومی کشور تثبیت کرده است. این استقرار گسترده با هدف استیلای فضای رعب و خفه کردن هرگونه صدای اعتراضی در نطفه انجام می‌شود. دستگاه امنیتی با استفاده از این فرصت، تمرکز اصلی خود را بر مهار جنبش‌های طبقاتی قرار داده و برگزاری هرگونه اعتصاب کارگری و تجمع صنفی را با تهدید و اعمال زور عریان محدود ساخته است.

در همپوشانی با این مهار خیابانی، موج فزاینده اعدام‌ها به عنوان ابزاری همیشگی جمهوری اسلامی برای تعمیق ارعاب عمومی به راه افتاده است. حاکمیت با سوءاستفاده از تمرکز افکار عمومی بر اخبار جنگ و فضای بحران‌زده جامعه، روند صدور و اجرای احکام اعدام را علیه فعالان سیاسی، معترضان و محکومان شرایط موجود شتاب بخشیده است. چوبه‌های دار در سایه توجه‌زدایی ناشی از بمباران‌ها برپا می‌شوند تا هزینه هرگونه مقاومت شهری را به بالاترین سطح ممکن برسانند و پیام شکنجه و مرگ را به لایه‌های مختلف جامعه مخابره کنند.

فضای هراس‌آور ناشی از تهدیدات خارجی و سایه سنگین اعدام‌ها در داخل، بستر کاملی برای اعمال فشارهای سیستماتیک فراهم آورده است. توده‌های مردم در یک منگنه هولناک گرفتار شده‌اند و همزمان با دو پدیده مرگبار دسته‌به‌گریبان هستند؛ حملات و بمباران‌های ویرانگر امپریالیستی، جان، سرپناه و امنیت فیزیکی آن‌ها را نابود می‌کند و ماشین سرکوب و اعدام در داخل، هرگونه فضای تنفس سیاسی و امکان دفاع از حقوق اولیه انسانی را مسدود می‌سازد. این شرایط پیچیده و بغرنج، پیشروی جنبش‌های رهایی‌بخش را متوقف کرده و انرژی اعتراضی جامعه را به تلاش محض برای حفظ بقای فیزیکی، تأمین حداقل‌های حیات و محافظت از جان عزیزانشان کشانده است.

استراتژی رهایی و ضرورت سازماندهی طبقاتی

عبور از این بحران همه‌جانبه و ویرانگر، مستلزم اتخاذ یک استراتژی کاملاً روشن، مستقل و متکی بر نیروی بی‌کران توده‌ها است. امید بستن به وعده‌های قدرت‌های امپریالیستی، همواره به تکرار سناریوهای فاجعه‌بار کشورهای همسایه، نابودی کامل زیرساخت‌های ملی و تعمیق وابستگی می‌انجامد. رهایی واقعی، پایدار و تاریخی، تماماً از مسیر یک تحول بنیادین، آگاهانه و سازمان‌یافته از پایین، با عاملیت مستقیم خود مردم تحقق می‌یابد. طبقه کارگر و زحمتکشان، با در دست گرفتن ابتکار عمل سیاسی، یگانه نیرویی هستند که توانایی پایان دادن به چرخه جنگ و استبداد را در بطن خود دارند.

در این مقطع خطیر و سرنوشت‌ساز، روی آوردن به سازماندهی مخفی و نیمه‌مخفی در میان طبقه کارگر و مزدبگیران، حیاتی‌ترین و عاجل‌ترین وظیفه فعالان پیشرو محسوب می‌شود. شرایط به‌شدت امنیتی، پادگانی و فضای ملتهب جنگی، ضرورت عبور از فعالیت‌های صرفاً علنی و ایجاد شبکه‌های ارتباطی ایمن، پیچیده و ساختاریافته را دوچندان می‌کند. ایجاد هسته‌های مقاومت در کارخانه‌ها، مجتمع‌های صنعتی، محلات کارگری و تمامی مراکز تولیدی، سنگ‌بنای مستحکم هرگونه حرکت دگرگون‌کننده و رهایی‌بخش به شمار می‌رود. این هسته‌های اولیه، در واقع کانون‌های تپنده آگاهی‌بخشی، برنامه‌ریزی میدانی و همبستگی طبقاتی هستند که چراغ مبارزه را در تاریک‌ترین روزهای اختناق روشن نگاه می‌دارند.

کارکرد این هسته‌های سازمان‌یافته، فراتر از مقاومت‌های مقطعی، شکل‌دهی به اراده جمعی توده‌ها حول مطالبات مشترک و جلوگیری از پراکندگی نیروها در برابر هجوم ماشین سرکوب است. پیش‌تازان جنبش کارگری با تشکیل این شبکه‌های مویرگی، تجربیات مبارزاتی خود را به سرعت انتقال می‌دهند، تاکتیک‌های رویارویی را ارتقا می‌بخشند و توانایی خود را برای سازماندهی اعتصابات هدفمند و فلج کردن شریان‌های اقتصادی جنگ‌طلبان تثبیت می‌کنند. این هسته‌ها در سطح محلات نیز نقش شبکه‌های حمایت اجتماعی را ایفا کرده و با ایجاد صندوق‌های همیاری، به خانواده‌های آسیب‌دیده، کارگران بیکار شده و زندانیان سیاسی باری می‌رسانند.

پیوند ارگانیک و سیستماتیک میان این شبکه‌های محلی و کارگاهی، و ادغام آن‌ها در یک ساختار تشکیلاتی منسجم و سراسری، قدرت و وزن اجتماعی لازم برای مقابله همزمان با دوگانه استبداد داخلی و مداخله امپریالیستی و سایر دول مرتجع منطقه را فراهم می‌سازد. این انسجام تشکیلاتی، مطالبات پراکنده صنفی را به یک کیفرخواست سیاسی قدرتمند ارتقا می‌دهد و صفوف مقاومت را در برابر هرگونه تفرقه و نفوذ مصون می‌دارد. ایجاد چنین تشکیلاتی، در واقع تجسم مادی خط مستقل طبقاتی در صحنه نبرد سیاسی است؛ صدایی که استقلال هویتی خود را حفظ کرده و معادلات تحمیل‌شده از سوی قطب‌های ارتجاعی را برهم می‌زند.

سازماندهی دقیق، مخفی و تشکیلاتی جبهه‌ای، تضمین‌کننده اصلی تداوم مبارزه و جلوگیری از فروپاشی روانی و فیزیکی جنبش در برابر فشارهای سهمگین امنیتی است. در غیاب یک سازمان و حزب توده‌ای مترقی، وجود یک جبهه چپ انقلابی منسجم، مؤثرترین

پادزهر در برابر استیصال و ناامیدی توده‌ها است و خشم پراکنده اجتماعی را به یک نیروی مادی و پیش‌رونده برای تغییرات بنیادین تبدیل می‌کند. چنین ساختار مستحکمی، ظرفیت عبور از بحران‌های مقطعی را در جامعه ایجاد کرده و بستری واقعی برای استقرار یک نظم نوین مبتنی بر آزادی، برابری و اراده مستقیم زحمتکشان فراهم می‌آورد.

جامعه امروز تشنه یک جریان سیاسی مستقل و قدرتمند است؛ جریانی که مرزبندی شفاف و قاطعی با تمامی اشکال ارتجاع، چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی داشته باشد، وظیفه تاریخی این جریان، پیوند زدن جنبش‌های مختلف اجتماعی با یکدیگر است. جنبش‌های مطالباتی کارگران، جنبش‌رهایی بخش زنان، و مبارزات مدنی باید در یک بستر مشترک و با هدفی واحد هم‌گرا شوند. مطالبات معیشتی و اقتصادی توده‌ها پتانسیل عظیمی برای تبدیل شدن به یک جنبش ضدجنگ و ضدسرمایه‌داری دارد. این هم‌افزایی نیروها، انرژی متراکم در لایه‌های زیرین جامعه را به یک سیلاب بنیان‌کن تبدیل خواهد کرد. همبستگی و همیاری متقابل در میان مردم، سد محکمی در برابر ناامیدی و استیصال ایجاد می‌کند و روحیه مقاومت را زنده نگه می‌دارد.

مبارزه در داخل مرزها نیازمند پشتوانه‌ای قدرتمند در عرصه جهانی است. برقراری ارتباط وثیق و ارگانیک با نیروهای مترقی، سندیکاهای کارگری و احزاب چپ در سراسر جهان، یکی از ارکان اصلی استراتژی مقاومت است. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که همبستگی بین‌المللی طبقه کارگر، نقش تعیین‌کننده‌ای در فلج کردن سیاست‌های نظامی‌گرایانه دولت‌های امپریالیستی ایفا می‌کند. این شبکه گسترده از متحدان جهانی، سپری دفاعی در برابر حملات نظامی و تضمینی برای بقای دستاوردهای مبارزات داخلی محسوب می‌شود.

چشم‌انداز آینده و مسیر انقلاب‌رهایی بخش

توقف موقت درگیری‌ها و هرگونه توافق دیپلماتیک میان دولت‌ها در شرایط فعلی، ماهیتی به‌شدت ناپایدار، شکننده و تاکتیکی خواهد داشت. توافقاتی برآمده از راهروهای قدرت، صرفاً یک تنفس مقطعی برای تجدید قوای بلوک‌های ارتجاعی محسوب می‌شود. ریشه‌های ساختاری بحران، رقابت بر سر منابع و تضاد منافع قدرت‌های هژمونیک با تمام قوا پابرجاست و خطر شعله‌ور شدن مجدد و مهیب‌تر جنگ، همواره حیات و امنیت جامعه را تهدید می‌کند. صلح واقعی، عادلانه و پایدار، مستقیماً در گرو برچیده شدن کامل بساط سیاست‌های استثماری، میلیتاریستی و جنگ‌طلبانه است. این صلح بنیادین، با خلع ید از نهادهای جنگ‌افروز و استقرار یک نظم نوین متکی بر اراده آزاد توده‌ها مادی می‌شود.

طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش، با تکیه بر نیروی لایزال و سازمان‌یافته خود، رسالت تاریخی دگرگونی این ساختار معیوب و ضدانسانی را بر دوش دارند. تبدیل شرایط تحمیلی به‌شدت بحرانی جنگ به یک فرصت تاریخی برای خیزش سراسری، نیازمند ارتقای روزافزون آگاهی طبقاتی، همبستگی عمیق اجتماعی و حضور یک رهبری منسجم تشکیلاتی از درون خود زحمتکشان است. پیش‌تازان جنبش با تحلیل دقیق لحظه تاریخی، توانایی آن را دارند تا انرژی متراکم ناشی از خشم و رنج اجتماعی را به موتور محرک یک تغییر بنیادین تبدیل کنند. طبقه کارگر، با درک جایگاه استراتژیک خود در جریان‌های اقتصادی، کلید فلج کردن ماشین جنگ و استبداد را در دست دارد.

گام برداشتن استوار در مسیر یک انقلاب‌رهایی بخش، یگانه راهکار قطعی و نهایی برای پایان دادن به چرخه باطل جنگ، فقر و استبداد است. توده‌های مردم، با اتحاد و همبستگی آگاهانه، قادرند سرنوشت خویش را در دست گیرند و به حاشیه‌نشینی تاریخی خود پایان

دهند. این اراده جمعی، جامعه‌ای مبتنی بر برابری مطلق، آزادی‌های بی‌حصر و صلح پایدار را بنا می‌نهد؛ جامعه‌ای که پایه‌های آن بر توزیع عادلانه ثروت، اداره شورایی و دموکراتیک محیط‌های کار و زیست، و تضمین خدشه‌ناپذیر کرامت انسانی استوار است. گفتمان مستقل، رادیکال و ترقی‌خواهانه، در این فضای غبارآلود قطب‌نمای حرکت به سوی آینده‌ای روشن و عاری از ستم و تباهی است. این جریان مستقل، با ترسیم مرزهای شفاف با تمامی قطب‌های ارتجاعی داخلی و خارجی، مسیر پیروزی را هموار می‌سازد و اجازه مصادره مبارزات مردمی را به هیچ نیروی فرصت‌طلبی نمی‌دهد. تداوم پایداری، حفظ امید سازنده و باور عمیق به توانمندی‌های شگرف توده‌ها، ضامن پیروزی نهایی در این مسیر پرفراز و نشیب خواهد بود. مسیر رهایی انسان، پیوسته از دل همبستگی، تشکیلات فولادین و اراده خلل‌ناپذیر برای ساختن جهانی نو می‌گذرد. این افق روشن، با قدم‌های استوار و سازمان‌یافته اکثریت جامعه، از یک آرمان به واقعیتی انکارناپذیر تبدیل خواهد شد.

آرش حسام

مرداد ۱۴۰۵

منتشر شده در سایت فدائی

<https://fedayi.org>
webmaster@fedayi.org